



تاریخ و ادبیات ایران

تاریخ بلغمی

دکتر محمد دهنی



نشرنی

- سرشناسه: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ -  
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ بلغمی: تاریخ و ادبیات ایران  
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۴.  
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.  
فروست: تاریخ و ادبیات ایران؛ ۴  
شابک: 978-964-185-411-1  
یادداشت: فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی:  
<http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.  
یادداشت: کتابخانه.  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیلای مختصر  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۸۷۴۵۹

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان



نشر نی

تاریخ و ادبیات ایران

تاریخ بلغمی

دکتر محمد دهقانی

دستیار پژوهش نسرین خسروی

ویراستار فرشاد مزدرائی

چاپ اول تهران، ۱۳۹۴

تعداد ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی باخترا

چاپ اکسیر

ناظر چاپ بهمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،  
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)  
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸ ۹۶۴ ۱۸۵ ۴۱۱ ۱

[www.nashreney.com](http://www.nashreney.com)

## معرفی مجموعه

مجموعه تاریخ و ادبیات ایران برای کسانی نوشته شده است که به تاریخ فرهنگی و ادبی ایران علاقه‌مندند و می‌خواهند برگزیده‌ای از بهترین شاهکارهای ادبی ایران را همراه با شرح و تفسیر لازم به زبانی ساده و روشن بخوانند و بدانند که این شاهکارها در کدام فضای تاریخی پدید آمده و متقابلاً چگونه بر آن تأثیر نهاده‌اند. این مجموعه صرفاً تاریخ و ادبیات ایران پس از اسلام را دربرمی‌گیرد و می‌کوشد تاریخ ادبی ایران را در پیوند با تاریخ عمومی جهان ببیند و به تحولات فکری و فرهنگی کشورها و اقلیم‌هایی هم که به نحوی با ایران در ارتباط بوده‌اند اشاره کند و به این ترتیب گستره‌ای روشن‌تر برای مقایسه تاریخ و ادبیات ایران و جهان پدید آورد. نخستین سلسله این مجموعه شامل بررسی زندگی و آثار پنجاه شاعر و متفکر و نویسنده تا پایان قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) است.

## فهرست

مقدمه ..... ۹

### گزیده و شرح متن

کیومرث یا گیومرت ..... ۲۳

کیکاووس و سیاوش ..... ۳۹

گشتاسپ و بخت‌النصر ..... ۴۷

هرمز و بهرام چوبین ..... ۵۱

بهرام چوبین و خسرو پرویز ..... ۷۵

فتح مداین ..... ۸۳

فرجام یزدگرد ..... ۹۱

قتل ابومسلم ..... ۱۰۱

منابع ..... ۱۲۰

## مقدمه

چیرگی درازمدت عرب‌ها بر خراسان از قرن اول اسلامی (هفتم میلادی) و، به احتمال قوی، سال‌ها پیش‌تر از آن آغاز شد که آخرین پادشاه ساسانی به دست شخصی یا گروهی از خود ایرانیان کشته شود.<sup>۱</sup> این واقعه در سال ۶۵۲ میلادی (۳۱ هجری) رخ داد و از آن پس اعراب بر سراسر خراسان و دیگر قلمروهای ساسانی مسلط شدند و فرمانروایی ساسانیان برای همیشه از دست رفت. زبان عربی به مرور در خراسان و سرزمین‌های مجاور آن گسترش یافت و به صورت زبان علم و ادب درآمد.

---

۱. خبر کشته شدن یزدگرد را طبری در تاریخ خود (۳۰۰:۴-۲۹۳) به چندگونه روایت کرده است. اما بلعمی، به نقل از منابع ایرانی یا به تعبیر خودش «کتب اخبار عجم» (۵۳۹:۳)، روایتی خلاصه‌تر و منسجم‌تر از این ماجرا به دست داده است که شرحش را در همین کتاب می‌خوانید.

گرایش روزافزون ایرانیان به اسلام هم موجب می شد که زبان عربی، یعنی زبان قرآن و حدیث، را گرامی بدارند و فرزندان خود را به فراگرفتن آن ترغیب کنند. بسیاری از موالی یا ایرانی زادگانی هم که میان عرب ها بزرگ شده بودند چنان به زبان عرب تسلط یافتند که در ادب عربی به شاعران و نویسندگانی بزرگ بدل شدند و با همان سلاح شعر و نثر عربی به مبارزه با تفاخر و برتری جویی اعراب پرداختند. لیکن کار آنان خود در واقع نوعی تفاخر به نیاکان و تجلیل از نژادگی خویش و تحقیر قوم عرب و حداکثر واکنشی منفی و قوم پرستانه در برابر قبیله گرایی عرب ها بود.

در میانه قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، این واکنش منفی دیگر رنگ باخته بود و اکثر ساکنان خراسان و دیگر نواحی ایران به مسلمانانی راست گیش بدل شده بودند. آنها به زبان مادری خود - فارسی - سخن می گفتند و شعر می سرودند، اما متون دینی و علمی را هنوز عموماً به زبان عربی می خواندند و می نوشتند.

در زمان سامانیان، تمدن اسلامی همسایه و رقیب سه تمدن بزرگ دیگر یعنی روم، چین، و هند بود. فاصله فراوان قلمرو سامانی از روم طبعاً مانع ارتباط نزدیک میان این دو سرزمین و مردمان آنها می شد، اما دو تمدن دیگر، یعنی چین و هند، در واقع همسایه شرقی سامانیان بودند. با این حال، از مبادله تجاری که بگذریم، به نظر نمی رسد که سامانیان از حیث سیاسی و فرهنگی رابطه ای با این دو تمدن بزرگ داشته اند. حضور رقیبان و همسایگان مسلمان و قدرتمندی چون صفاریان در جنوب، ترکان در شمال و دیلمیان در غرب قلمرو سامانی

و صف‌آرایی در برابر آنها برای سامانیان چنان اهمیتی داشت که آنها را از توجه به سایر همسایگان و تمدن‌های دورتر متصرف می‌کرد. کشمکش فکری و کلامی و گاهی هم منازعه و دشمنی میان فرقه‌ها و نحله‌های اسلامی، مخصوصاً دشمنی اسماعیلیان و عباسیان، نیز به حدی بود که مقدار زیادی از هم‌وغم حکومت‌های مسلمان را به خود مصروف می‌کرد.

ایران در آن روزگار بخشی از امپراتوری وسیع عباسیان محسوب می‌شد و مهم‌ترین نواحی آن زیر سیطره دو خاندان بزرگ سامانی و آل‌بویه بود. سامانیان بر ماوراءالنهر و خراسان (شامل بخش‌های وسیعی از کشورهای تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان و شرق ایران امروزی) فرمان می‌راندند و آل‌بویه بر ری و جبال و عراق (عمدتاً بخش‌های مرکزی و غربی ایران و بخش‌هایی از عراق امروز) حاکم بودند. این هر دو خاندان، گرچه بنا بر مصالح و منافع سیاسی‌شان خود را پیرو و فرمانبردار خلافت عباسی وامی‌نمودند، در واقع حکومت‌هایی خودمختار و مستقل بودند، چنان‌که گاهی خواست سیاسی خود را به خلیفه هم تحمیل می‌کردند.

در چنین احوالی بود که پادشاه سامانی، منصور بن نوح (ح: ۳۶۵-۳۵۰ ق / ۳۵۵-۳۴۰ خ) فرمان داد که یکی از مهم‌ترین کتاب‌های جهان اسلام، یعنی تاریخ الامم والملوک، معروف به تاریخ طبری، به فارسی ترجمه شود. چنان‌که ادوارد براون در تاریخ ادبی ایران یادآور شده است، غرض سامانیان از ترویج زبان فارسی این نبود که زبان عربی را محدود یا تضعیف کنند. آنان در پشتیبانی از ادبیات عرب هم

بسیار سخاوتمند بودند. شواهد فراوانی از این پشتیبانی را در *یتیمه الدهر*، نوشته ابو منصور عبدالملک ثعالبی نیشابوری (م: ۴۲۹ق/ ۴۱۶خ)، می بینیم که در آن گلچینی از آثار مشهور زبان عربی فراهم آمده است (براون، ۱۳۳۳، ج ۱، ص ۵۳۴).

علاقه سامانیان به زبان فارسی مسلماً تا حدی برخاسته از تعلق خاطر آنها به زبان مادریشان بود، ولی مال اندیشی سیاسی هم در این میان سهم مهمی داشت. سامانیان از نفوذ اندیشه های بدعت آمیز، مخصوصاً تعالیم اسماعیلیان (پیروان اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق (ع)) در قلمرو خویش هراسان بودند و می کوشیدند اسلام سنتی را در میان عامه مردم که زبانشان عمدتاً فارسی بود تقویت کنند. نخستین حاصل کوشش آنان در این راه ترجمه تاریخ طبری به زبان فارسی بود.

چنان که از مقدمه عربی این ترجمه برمی آید، منصور بن نوح در سال ۳۵۲ق/ ۳۴۲خ به وزیر خود ابوعلی بلعی (م: ۳۶۳ق/ ۳۵۳خ) فرمان داد که تاریخ طبری را به فارسی ترجمه کند. مترجم در این مقدمه کوتاه شیوه کار خود را به اختصار توضیح داده است. او سلسله اسناد هر قصه و نام راویان را که طبری در تاریخ خود به تفصیل آورده است حذف کرده، و علاوه بر این، بخش هایی را از کتاب طبری کاسته یا بر آن افزوده است. خلاصه، صورت فارسی کتاب چنان است که، به گفته مترجم، هم رعیت و هم سلطان، یعنی عموم مردم، بتوانند آن را به آسانی بخوانند و دریابند (بنگرید به *تاریخنامه طبری*، ج ۱، ص ۲). روشن است که دانشمندان و عالمان خطه سامانی همه آن قدر

عربی می‌دانستند که مستقیماً به تاریخ طبری مراجعه کنند و از آن بهره گیرند. پس ترجمه فارسی برای آنها فراهم نیامده بود. مخاطبان ترجمه فارسی تاریخ طبری، در وهله نخست، مردم عادی یا «رعیت» کم‌سواد بودند که به فارسی سخن می‌گفتند و طبعاً آنچه را به این زبان نوشته یا نقل می‌شد آسان‌تر درک می‌کردند و از خواندن یا شنیدنش لذت بیشتری می‌بردند. از سوی دیگر، امیر سامانی هم می‌خواست روایتی از تاریخ جهان و اسلام در اختیار رعایایش بگذارد که بستگی و افتخارات قومی و نژادی خاندان او و نیز مشروعیت دینی آنها را تأیید کند.

سامانیان مدعی بودند که از نسل بهرام چوبین‌اند. بهرام چوبین از سرداران نامدار ساسانی بود که در سال‌های ۵۹۰ و ۵۹۱ میلادی سر به شورش برداشت. خسرو پرویز او را شکست داد و بهرام گریخت و به خاقان ترک پناهنده شد و «چندی بعد ظاهراً به تحریک خسرو به قتل رسید» (کریستن سن، ۱۳۷۷، ص ۵۸۰). نیای سامانیان، که بنا بر ادعا از همان نسل بهرام چوبین بود، در آغاز قرن دوم هجری به اسلام گروید و فرزندان او بعدها در روزگار مأمون عباسی (ح: ۱۹۸-۲۱۸ ق/ ۱۹۲-۲۱۲ خ) به حکومت بر شهرهای مهم خراسان گماشته شدند. سرانجام، اسماعیل بن احمد سامانی (ح: ۲۷۹-۲۹۵ ق/ ۲۷۱-۲۸۶ خ) پس از پیروزی بر عمرو لیث صفاری همه خراسان را به تصرف خود درآورد و مؤسس سلسله سامانی شد (فرای، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱).

سامانیان به ظاهر فرمانبردار خلفای بغداد و به اسلام سنتی پایبند بودند. در عین حال، آداب و شعائر ایرانی را هم ارج می‌نهادند و مشوق

علم و هنر و مروج شعر و نثر فارسی بودند. می شود گفت که در روزگار آنها آمیزه‌ای ملایم از علائق دینی و قومی فضا را برای پیشرفت مادی و معنوی ایرانیان آماده کرد. از این حیث، فرهنگ و تمدن ایرانی، به گفته اشپولر، «بی نهایت مدیون ایشان است» (اشپولر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۴۲).

کوشش برای درآمیختن دلبستگی‌های قومی و نژادی ایرانیان با آموزه‌های اسلام، از قضا، در ترجمه تاریخ طبری یا همان تاریخ بلعمی کاملاً آشکار است. چنان‌که مثلاً گیومرت (کیومرث) از احفاد حضرت آدم و نوه شیش بن آدم به شمار آمده است (بنگرید به تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۷۶). تلفیق افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن ایرانی و قهرمانان آنها با داستان‌ها و پیامبران قرآنی و توراتی ترکیب جذابی پدید آورده است که تاریخ بلعمی را از حد ترجمه تاریخ طبری بسیار فراتر برده و به کتابی تازه بدل کرده است.

تنوع سبک و واژگان و حتی اختلاف و چندگانگی در تلفظ نام‌های خاص این تصور را پیش می آورد که تاریخ طبری را چند تن به مشارکت یکدیگر به فارسی ترجمه کرده‌اند و بلعمی بر کار آنها صرفاً اشراف و نظارت داشته است و شاید خود نیز بخشی از کتاب را ترجمه کرده باشد. ضمناً نباید از نظر دور داشت که کاتبان و نسخه‌برداران نیز قرن‌ها فرصت داشته‌اند که در ترجمه فارسی دست برند و آن را به تناسب دانش و سلیقه خود تغییر دهند. به هر حال، چون این ترجمه از قدیم به بلعمی نسبت داده شده و به تاریخ بلعمی شهرت یافته بهتر

است اکنون نیز به همین نام شناخته شود تا از تاریخ طبری متمایز باشد.

تاریخ طبری یا تاریخ الامم و الملوک را ایرانی دیگری، به نام محمد بن جریر که از اهالی طبرستان بود، در اوایل قرن چهارم هجری تألیف کرد. طبری برای گردآوری روایات مختلف و تدوین این کتاب پرحجم رنج بسیار کشید و به دنبال اسناد مکتوب یا اقوال راویان تا دورترین نقاط سرزمین‌های اسلامی سفر کرد و سال‌های درازی از عمر خویش را در این کار گذراند. او، در مقام دانشمندی مسلمان، پیش از هر چیز، می‌خواست همه نوشته‌ها و سخنانی را که به زندگی پیامبر و ظهور و گسترش اسلام مربوط می‌شد یک جا فراهم آورد و از آسیب پراکندگی و فراموشی بربانند. اما این را هم به عهده گرفته بود که تاریخ عالم را از آغاز خلقت گزارش کند و از این رو بخش مهمی از کتاب خود را به تاریخ ایران پیش از اسلام و سرگذشت پادشاهان اساطیری و تاریخی آن تا پایان سلسله ساسانی اختصاص داد.

در گزینش و گزارش این روایت‌ها، تنها معیار طبری نقل دقیق و بی‌کم‌وکاست خواننده‌ها و شنیده‌هایش است. به همین سبب پروایی نداشته است از این‌که اخبار باورپذیر و متکی بر شواهد عقلی و تاریخی را با خبرها و روایت‌هایی درآمیزد که نامعقول و گاه پیر از ناسازگاری و تناقض‌اند. در ترجمه فارسی، بخشی از این روایت‌ها حذف و، در عوض، روایت‌های دیگری به متن افزوده شده‌اند. این کاست و فزودها در حوزه تاریخ ایران پیش از اسلام و پادشاهان عجم البته بیش‌تر و گسترده‌تر است. همین خود نشان می‌دهد که بلعمی یا

همکاران او به منابعی دسترسی داشته‌اند که طبری از آنها بی‌خبر یا به آنها بی‌اعتنا بوده است. در میان منابع بلعمی، از ترجمه‌ها و نوشته‌های ابن مقفع و آثار کسانی چون زادویه بن شاهویه، بهرام بن مهران اصفهانی، موسی بن عیسی خسروی، و موید موبدان فرخان یاد می‌شود که در تاریخ طبری نشانی از آنها نمی‌بینیم.

بعضی از رویدادهای مهم دوره اسلامی هم که طبری توجهی به آنها نکرده است در تاریخ بلعمی به تفصیل ذکر شده‌اند. از آن جمله است داستان سرکوب زندیقان (زناده) در روزگار هادی عباسی (۱۶۹-۱۷۴ ق / ۱۶۲-۱۶۵ خ). اگرچه واژه زندیق در قرن دوم هجری بیش‌تر به مانریان و کسانی اطلاق می‌شد که کلاً منکر اسلام و به اصطلاح ملحد بودند، در قرن چهارم مفهوم آن ظاهراً آن‌قدر گسترش یافته بود که شیعیان اسماعیلی، یعنی دشمنان سرسخت خلیفه عباسی، را هم در بر بگیرد. به این ترتیب، تأکید بلعمی بر نابودی زناده در عهد مهدی و هادی عباسی حاوی پیامی سیاسی و اعتقادی بر ضد اسماعیلیان هم هست که در عصر بلعمی مهم‌ترین دشمن عباسیان و سامانیان به‌شمار می‌آمدند.

آمیزه شگرفی که بلعمی از تاریخ افسانه‌ای ایران و داستان‌های قرآنی پدید آورده نشانه این هم هست که سامانیان تا چه حد از ایران پیش از اسلام بی‌اطلاع بوده‌اند. لحن تحقیرآمیز بلعمی درباره زرتشت و این که او را شاگرد سرکش عَزِیر، یکی از انبیای بنی اسرائیل، دانسته است خوب نشان می‌دهد که سامانیان، دست‌کم به لحاظ دینی و اعتقادی، هیچ تعلق خاطری به فرهنگ ایران پیش از اسلام نداشته‌اند.

داستان سیاووش که در شاهنامه بسیار مفصل است در تاریخ بلعمی از دو سه صفحه فراتر نمی‌رود و با روایتی که فردوسی آورده است بسیار فرق دارد. زنی که به سیاووش دل می‌بازد در شاهنامه سودابه، دختر پادشاه هاماوران، است اما در تاریخ بلعمی دختر افراسیاب و نامش نامعلوم است و جز در همان آغاز داستان، دیگر خبری از او نمی‌شنویم. آزمون سیاووش با آتش هم که گواه بی‌گناهی اوست در روایت بلعمی اصلاً نیامده است. در شاهنامه، وزیر نیکخواه افراسیاب، پیران و سسه، است که مایه نجات کیخسرو و مادرش می‌شود. اما در تاریخ بلعمی واسطه این کار یکی از سرهنگان افراسیاب به نام فیروز است. درباره همسر سیاووش و دختر افراسیاب نیز، که نامش در شاهنامه فرنگیس یا فریگیس است و شخصیتی فداکار و استوار دارد، در روایت بلعمی جز اشاره‌ای مبهم نمی‌بینیم. برادر مشهور افراسیاب، گرسیوز، که در شاهنامه دشمن اصلی سیاووش است، در تاریخ بلعمی به برسخان تغییر نام داده و مداخله او در قتل سیاووش به یکی دو جمله ناچیز خلاصه شده است.

اما گزارش بلعمی از سلطنت گشتاسپ قدری از فضای اسطوره‌ای فاصله می‌گیرد و به واقعیت تاریخی نزدیک می‌شود. حکومت گشتاسپ، پادشاه اساطیری ایران، مقارن است با حمله بخت‌النصر، پادشاه بابل، به اورشلیم یا بیت‌المقدس و به اسارت بردن یهودیان آن سامان و ویران کردن معابد ایشان. در این گزارش، کوروش، پادشاه بزرگ هخامنشی، در قالب یکی از فرماندهان سپاه گشتاسپ پدیدار می‌شود و یهودیان را از اسارت بخت‌النصر می‌رهاند و به فلسطین باز می‌گرداند. بخت‌النصر هم «مردی بزرگ» و «از نسل گودرز» و

خدمتگزار بسیاری از «ملوک عجم» معرفی می شود. به این ترتیب،  
اسطوره رنگی از تاریخ به خود می گیرد و متن کم کم از فضای مبهم و  
رازآمیز افسانه به در می آید و به قلمرو روشن تر تاریخ گام می نهد.

گزارش بلعمی درباره پادشاهان ساسانی دقیق تر و مفصل تر از  
بخش های پیشین است و گاه بسیار زنده و واقعی به نظر می رسد.  
داستان بهرام چربینه در تاریخ بلعمی بسی مفصل تر از آن آمده است که  
در کتاب طبری می بینیم. پیداست که انتساب سامانیان به بهرام و این که  
خود را از نسل او می شمرده اند موجب شده است که بلعمی و احیاناً  
همکاران او به این بخش اهمیت بیش تری بدهند و بهرام چوبینه را نه  
سرداری شورشی بلکه قهرمانی بزرگ و همپایه پادشاهان ساسانی و  
درواقع یکی از آنان به شمار آورند. بهرام به خونخواهی هرمز در برابر  
کشندگان او قیام می کند و خود را قیم شهریار، فرزند خردسال هرمز،  
می خواند و به نام او بر تخت می نشیند. زیرکی فریبکارانه بهرام هم  
البته از نظر پنهان نمی ماند. او برای این که پرویز را در چشم پدر متهم  
کند نقشه ای ماهرانه می کشد: به نام او سکه می زند و چنین نشان  
می دهد که پرویز قصد دارد هرمز را از سلطنت بردارد و خود جای او  
را بگیرد. تیر بهرام به نشانه می خورد و پدر و پسر سرانجام رو در روی  
یکدیگر قرار می گیرند و هرمز به دست هواداران پرویز نخست کور و  
سپس کشته می شود. بهرام بر مرگ هرمز می گیرد و پرویز را ستمگار  
می خواند و این بار به بهانه انتقام جویی به جنگ با پرویز روی می آورد.  
اما از او شکست می خورد و به ترکستان می گریزد و در آنجا به حيله  
پرویز کشته می شود.

دقت و تفصیلی که بلعمی در گزارش داستان بهرام چوبینه به خرج

می دهد بی گمان از آن روست که سامانیان بهرام را نیای خود می شمردند و می کوشیدند با تأکید بر شجاعت و کیاست او شایستگی خود را برای حکومت بر پیشینه ای کهن و موروثی استوار کنند.

یکی از نمایشی ترین بخش های تاریخ بلعمی ماجرای قتل ابومسلم به دست دومین خلیفه عباسی، منصور دوانیقی (ح: ۱۳۶-۱۵۸ ق/ ۱۳۳-۱۵۴ خ)، است. با این که سامانیان مشروعیت خود را، دست کم به ظاهر، مرهون خلافت عباسی می دیدند، داستان قتل ابومسلم از زبان بلعمی چنان روایت شده است که خواننده را به همدلی با ابومسلم و تقبیح دسیسه چینی ابوالعباس سفاح و برادرش بوجعفر منصور برای قتل ابومسلم برمی انگیزد.

بلعمی گزارش قتل ابومسلم را درست در نیمه قرن چهارم هجری نوشته است. در آن هنگام اختلاف میان سامانیان و حکومت شیعی آل بویه در اوج بود. دستگاه خلافت هم آشکارا زیر سیطره آل بویه و دست نشانده و پشتیبان پادشاهان آن سلسله بود. پس عجیب نیست اگر وزیر سامانیان، با تکیه بر ماجرای قتل ناجوانمردانه ابومسلم، خواسته باشد حیثیت و مشروعیت بنیادگذاران خلافت عباسی را به زیر سایه تردید ببرد. اقرار آشکار منصور به این که ابومسلم را «بی گناهی بزرگ» کشته است و اظهار پشیمانی او از این کار (تاریخنامه طبری، ۴: ۱۰۹۸-۱۰۹۹) نشان دهنده نگرش نکوهش آمیز بلعمی در باب این خلیفه عباسی است. علاوه بر این، او چند بار از بخل منصور یاد کرده و این صفت زشت او را نکوهیده است (همان، ۴: ۱۰۷۳، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸).

گزارش بلعمی را باید ترجمه‌ای آزاد و درواقع تدوین تازه‌ای از تاریخ طبری دانست که با حذف و اضافات بسیار همراه است. این ترجمه غالباً ساده و ظاهراً نزدیک به زبان محاورهٔ مردمانی است که مخاطب اصلی آن بوده‌اند. کلمات عربی در آن به نسبت اندک و واژه‌های اصیل فارسی در آن فراوان به کار رفته‌اند. فعل‌ها و واژه‌های اینک مهجوری چون کفیدن، کفانیدن، اوباردن، پرگست، اسپرغم، امروود، شارستان، فریشتگان، ایدون، ایدر، بدست، مزگت، و... در تاریخ بلعمی بسیار دیده می‌شوند. استفاده از شگردهای ادبی، مانند تشبیه و استعاره و سایر صنایع لفظی و معنوی، در آن بسیار کم و تقریباً نزدیک به هیچ است. از این حیث ترجمهٔ بلعمی را می‌توان پیرو سبک ساده و بی‌پیرایهٔ طبری محسوب کرد.

در این کتاب بخش‌های کوچکی از ترجمهٔ بلعمی به دقت انتخاب و، با حذف برخی بندها و جمله‌ها (که نبودشان به اصل مطلب آسیب نمی‌زده است)، کوتاه شده‌اند. شرح یا معنی واژه‌ها و عبارت‌های دشوار به ترتیب شماره در ذیل صفحات آمده است. کلمه‌ها یا عبارت‌هایی که احیاناً برای توضیح یا تکمیل متن افزوده شده‌اند با علامت قلاب [ ] مشخص شده‌اند. معمولاً همراه تاریخ هجری قمری تاریخ هجری خورشیدی یا، در صورت لزوم، تاریخ میلادی نیز به ترتیب با حروف اختصاری ق، خ و م ذکر شده است تا خوانندگان بتوانند درک تاریخی روشن‌تری از زمان رویدادها داشته باشند.